

## نگاهی به رساله‌ی «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری»

وبر، ماکس (۱۳۷۱)، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری. ترجمه عبدالمعبود انصاری. تهران: سمت

سالار کاشانی

این یادداشت، تأملی بر رساله‌ی اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، اثر ماندگار ماکس وبر است. در بخش‌های بعدی ضمن ارایه‌ای چکیده‌ای از آرای وبر در این رساله، به برخی از نوآوری‌های وی در بعد نظری و روش‌شناسی علوم اجتماعی اشاره خواهد شد.

وبر پروژه‌ی پژوهشی خود را با این پرسش آغاز می‌کند: چه شرایط و عواملی موجب شد که پدیده‌های فرهنگی فقط و فقط در تمدن اروپایی ارزش و اعتبار جهانی پیدا کنند؟

او به عنوان مثال به «علم» مدرن اشاره می‌کند و می‌گوید شناخت تجربی و تفکر عمیق منحصر به غرب نبوده است. «شناخت و مشاهده‌ی عمیق و پردامنه در همه جا به ویژه هندوستان، چین، بابل و مصر وجود داشته است» ولی در هیچ یک از این تمدن‌ها علم به شکلی که در غرب مدرن می‌شناسیم سابقه نداشته است.

به همین ترتیب قانون به عنوان مجموعه‌ای از مقررات فقط در مغرب‌زمین تجلی و تکامل یافته است همین نظر را می‌توان درباره‌ی هنر مطرح کرد. واقع امر این است که ملل دیگر به اندازه‌ی ما و چه بسا بیش از ما از احساس هنری و موسیقی‌شناسی برخوردار بوده‌اند، ... انواع موسیقی چند صوتی در تمام نقاط جهان رایج بوده است. ... ولی موسیقی موزون عقلانی چه هارمونی و چه ترکیب نواهای متعدد و ... همه از محصولات تمدن غرب است.

در زمینه‌ی هنر معماری، طاق‌های نوک‌تیز در بسیاری از فرهنگ‌ها رایج بوده است و جنبه‌ی تزیینی داشته‌اند. ... اما استفاده منطقی از طاق‌های سبک گوتیک که موجب تقسیم فشار سنگین ساختمان می‌شود و نیز استفاده از اصول احداث ساختمان‌های بزرگ و سبک‌های خاص نقاشی و مجسمه‌سازی قرون وسطایی، فقط مختص تمدن غرب بوده است.

صنعت چاپ در چین وجود داشت، ولی چاص کتب و مهم‌تر از همه روزنامه و مجله فقط در غرب رایج شد. مؤسسات آموزش عالی و مکتب‌ها که تاحدودی مشابه دانشگاه‌های غربی بو، ر سرزمین‌های اسلامی و چین وجود داشت، اما پژوهش‌های مستدل، منظم و تخصصی توسط هیأت‌های علمی متخصص، فقط متخص غرب بوده است

مدیران و کارمندان آموزش‌دیده که ستون فقرات دستگاه‌های دولتی معاصر و سازمان‌های اقتصادی غربی است، منحصراً حاصل تمدن غرب بوده است. البته سازمان‌های اداری و حتی کارکنان فنی از لحاظ تاریخی در تمام جامعه‌ها وجود داشته‌اند، ولی موجودیت هیچ جامعه‌ای از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فنی این چنین به سازمان‌های اداری متکی نبوده است. زیرا در جامعه‌های غربی مهم‌ترین کارکردهای زندگی روزانه به عهده‌ی کارکنان فنی، تجاری و حقوقی است.

سازمان سیاسی و گروه‌های اجتماعی در جامعه‌های فئودال وجود داشته ولی حتی دولت فئودالی به مفهوم خاص غریب آن فقط در فرهنگ غرب ظهور کرده است

خود دولت به مفهوم یک نهاد سیاسی مبنی بر قانون اساسی مکتوب، وانین مصوب و مدیریت متعهد به مقررات یا قوانین عقلانی و مأموران آموزش یافته منحصراً در غرب پدیدار شده است.

اما وبر به همه‌ی این امور اشاره می‌کند تا به موضوع مورد نظر و علاقه‌ی خودش برسد. او تأکید می‌کند که این تمایز میان جامعه‌ی غرب و سایر نقاط جهان درباره‌ی «نظام سرمایه‌داری یعنی تعیین کننده‌ترین عامل جامعه‌ی معاصر نیز صادق است». بدیهی است که انگیزه‌ی مال‌اندوزی و سودجویی در اصل، هیچ ارتباطی با نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌دار ندارد؛ این انگیزه در میان کارگزاران دولتی، پزشکان، امرای ارتش، اشراف، قماربازان، گدایان، زنان بدکاره و مأموران فاسد دولتی نیز وجود دارد. می‌توان گفت هرگاه در جامعه‌ای موقعیت ایجاد می‌کرده است، فرادی صرف نظر از مقام و شغل به فکر مال‌اندوزی افتاده‌اند. . . علی‌رغم پندار عامیان، گیزه‌ی کسب ثروت منحصر به نظام سرمایه‌داری نیست. سرمایه‌داری عبارت است از روحیه‌ی سودجویی و (سرمایه‌گذاری مستمر سودها با توسل به راه و روش عقلانی).

وبر کنش اقتصادی سرمایه‌داری را کنشی می‌داند که بر سودجویی مبتنی باشد و تحقق سود با بهره‌گیری از فرصت‌های تجاری امکان‌پذیر باشد. سوداندوزی از راه زور، اهرأ و عملاً روال و قاعده‌ی خاص خود را دارد و با فعالیت سرمایه‌داری عقلانی کاملاً متمایز است. فعالیت سرمایه‌داری بر محاسبه‌ی دقیق مبتنی است و اساساً فعالیتی حسابگرانه و عقلانی است. به بیان دیگر فعالیت سرمایه‌داری بر مبنای استفاده‌ی منظم از کالاها یا خدمات شخصی برای کسب حداکثر سود، استوار است. البته سرمایه‌داری با خصلتی نسبتاً عقلانی در تمام جامعه‌های متمدن از جمله چین، هندوستان، بابل و مصر در قرون وسطی و همچنین در دوره‌ی سرمایه‌داری وجود داشته است. اما نکته این است که معاملات در این جوامع تا مدت مدیدی تداوم تاریخی معاملات در مغرب‌زمین را نداشته است. با این وصف، بنگاه‌های سرمایه‌داری و مدیریت سرمایه‌داری نه به عنوان فعالیت موسمی بلکه به عنوان فعالیت منظم و مداوم ریشه‌ی باستانی دارد و در تمام جامعه‌ها به نحوی وجود داشته است. در عین حال باید توجه داشت که فقط در جامعه‌های غربی بود که نظام سرمایه‌داری از لحاظ کمی و کیفی به نحو بی‌سابقه‌ای تکامل یافت. البته تاجرهای عمده و خرده‌فروش فعال در دادوستدهای داخلی و خارجی در تمام جوامع وجود داشتند. . . اما تمام این فعالیت‌های خصلتی سنتی و غیر عقلانی داشته و سود حاصل بیشتر از طریق جنگ‌افروزی، چپاول، زور و حقه‌بازی بوده است. اما در جوامع معاصر غربی، علاوه بر سرمایه‌داری سنتی شکل دیگری از سرمایه‌داری توسعه یافت که عبارت از سازمان سرمایه‌داری عقلانی کار آزاد (به طور صوری) بود. این سرمایه‌داری در هیچ جای دیگر تحقق پیدا نکرد. سازمان صنعتی عقلانی عقلانی هماهنگ با بازار دائمی و به دور از نفوذ سیاسی یا جدا از فرصت‌طلبی‌های غیر عقلانی، تنها خصلت ویژه‌ی سرمایه‌داری غربی نیست. سرمایه‌داری غربی بدون ظهور دو عامل مهم دیگر امکان‌پذیر نبود: یکی جدایی محل تجارت از محل سکونت و دیگری حسابداری علمی.

در تحلیل نهایی اهمیت تمامی ویژگی‌های سرمایه‌داری غربی فقط ناشی از همراهی آن‌ها با سازمان سرمایه‌داری کار آزاد بود. . . به طور دقیق باید بگوییم که نظام کار آزاد اساس تمام پیشرفت‌های دیگر سرمایه‌داری است. و از آن‌جا که نظام کار آزاد عقلانی در جامعه‌های غیر غربی وجود نداشته، سوسیالیسم عقلانی، مفهوم شهروند و پرولتاریا نیز در این جوامع نمی‌توانسته وجود داشته باشد. بدین ترتیب مسئله‌ی اساسی برای تویسنده توسعه‌ی فعالیت سرمایه‌داری محض نیست. زیرا چنین فعالیتی در فرهنگ‌های مختلف به شکل‌های متفاوت وجود داشته است. مسئله‌ی اساسی ظهور سرمایه‌داری بورژوازی و سازمان عقلانی کار آزاد است. یا به تعبیر تاریخ فرهنگی مسئله‌ی عمده بررسی ریشه‌ی بورژوازی غربی و خصوصیات آن است که به طور قطع با سازمان سرمایه‌داری کار که خود پدیده‌ای متفاوت است ارتباط دارد. زیرا بورژوازی به عنوان یک طبقه سابقه‌ای طولانی‌تر از سرمایه‌داری معاصر دارد.

به این ترتیب عامل عقلانیت از نوع غربی آن یکی از مهم‌ترین خصایص تمایز بخش سرمایه‌داری مغرب‌زمین از شیوه‌ها و نظامات مشابه آن در دیگر نقاط جهان بوده است.

وبر در بخش طرح مسئله‌ی رساله‌ی خود می‌کوشد منفرد بودن فرایندهای اجتماعی مختلف را با ارایه‌ی شواهدی به اثبات رساند. او با اشاره به پدیده‌های مختلفی همچون علوم مدرن، قانون، آموزش عالی، بوروکراسی، معماری، دولت و... در نهایت قصد دارد بر منفرد بودن واقعیت تاریخی که خود قصد بررسی آن را دارد، تأکید کند. وبر می‌گوید سرمایه‌داری به عنوان یک فعالیت عقلانی در جستجوی سود بیشتر و تلاش برای پس‌انداز بیشتر به منظور سرمایه‌گذاری گسترده‌تر و در نهایت باز هم سود بیشتر ویژگی منحصر به فرد سرمایه‌داری است که تنها در غرب اتفاق افتاده است. این یک رخداد تاریخی منفرد است که برای شناسایی علل و عواملی که آن را ایجاد کرده‌اند، باید به بررسی عمیق همین رخداد در طول تاریخ غرب پرداخت.

### سرمایه‌داری و وابستگی مذهبی

وبر در این بخش مجدداً به شواهد موجود در واقعیت تاریخی رجوع می‌کند: شمار مناطق دارای جمعیت پروتستان بیشتر، از مناطق با جمعیت کاتولیک در میان نقاط دارای پیشرفت اقتصادی فراوان‌تر است.

نگاه ساده‌ای به آمار اشتغال در جوامعی که مذاهب گوناگون در آن‌ها وجود دارد نشان می‌دهد که اکثریت رهبران تجاری، صاحبان سرمایه و نیز کارگران بسیار ماهر و حتی بیشتر کارشناسان فنی و اقتصادی بنگاه‌های تجاری جدید پروتستان هستند.

البته به درستی می‌توان ادعا کرد که یکی از دلایل این امر، اوضاع و احوال تاریخی گذشته است که در آن وابستگی مذهبی بیش از آن‌که علت یک وضعیت اقتصادی باشد، معلول آن بود. مشارکت در مشاغل اقتصادی یاد شده غالباً متضمن تملک قبلی سرمایه و تحصیلات پرهزینه است و این‌ها تا حد زیادی به داشتن ثروت موروثی یا حداقل به دجه‌ای از رفاه مادی بستگی دارد. در سده‌ی شانزدهم میلادی بخش‌های زیادی از مناطق امپراطوری قدیم که از لحاظ اقتصادی بسیار پیشرفته بودند، به ویژه اکثریت شهرهای ثروتمند به آیین پروتستان گرویدند. بدین ترتیب در این‌جا این سوال تاریخی مطرح می‌شود که چرا مناطقی که عالی‌ترین پیشرفت اقتصادی را داشتند از زمینه‌ی مساعدی برای انقلاب در کلیسا برخوردار بودند؟

توجه به این نکته مهم است که هدف اصلاح دینی در واقع حذف سلطه‌ی کلیسا بر مردم نبود، بلکه هدف نهادن شکل جدیدی از سلطه به جای شکل قبلی بود که حاکمیت سنتی کلیسا را که متزلزل شده بود و نمی‌توانست تمام قلمرو زندگی را تحت اداره‌ی خود درآورد، اصلاح کند. حاکمیت قاطعانه‌ی کالوینیسم آن‌گونه که در سده‌ی ۱۶ در ژنو و اسکاتلند و در سده‌ی ۱۶ و ۱۷ در بسیاری از مناطق هلند و در سده‌ی ۱۷ در نیوانگلند و انگلیس اعمال شد، چه بسا تحمل‌ناپذیرترین شکل حاکمیت کلیسا بر زندگی افراد باشد. آن‌چه اصلاح‌طلبان مذهبی در این مناطق پیشرفته‌ی اقتصادی می‌خواستند، این بود که کلیسا دخالت و نظارت بیشتری بر زندگی مردم داشته باشد. حال باید دید چه عواملی موجب شد مردم این مناطق از لحاظ اقتصادی توسعه‌یافته‌ی آنها با حاکمیت پیوریتنیسم مقابله نکردند، بلکه با تمام قوا به دفاع از آن برخاستند.

علت اساسی داشتن روحیه‌ی اقتصادی پروتستان‌ها و اختلاف آن‌ها با کاتولیک‌ها تنها ناشی از وضعیت سیاسی و تاریخی نبوده بلکه باورهای مذهبی نیز در این امر تأثیر داشته است.

## روح سرمایه‌داری

ویر در این بخش می‌کوشد فضای مفهومی «روح سرمایه‌داری» که یکی از نقاط اصلی و اساسی بررسی اوست، بیشتر روشن کند. عبارت روح سرمایه‌داری را به نحو معقول، فقط می‌توان درباره‌ی یک حادثه منفرد تاریخی بکار برد یعنی مجموعه‌ای از عناصر که در واقعیت تاریخی، ما آن‌ها را از نظر اهمیت فرهنگی‌ای که دارند در یک کل مفهومی جمع می‌کنیم.

به هر حال چون این مفهوم تاریخی از لحاظ محتوا، به پدیده‌ای دلالت دارد که اهمیت آن در منحصر به فرد بودن آن است؛ پیش از بررسی نمی‌توان تعریف مشخصی از آن بدست داد؛ بلکه باید در جریان بررسی اجزای منفرد آن را از واقعیت تاریخی استخراج کرد و به تدریج تعریفی از آن ارائه کرد. به بیان دیگر مفهوم نهایی و قطعی باید در پایان بررسی، حاصل شود؛ بدین معنی که در خلال بحث سعی کنیم بهترین تصویر مفهومی را از آنچه روح سرمایه‌داری می‌نامیم؛ پیدا کنیم؛ یعنی بهترین تصویری که در اینجا می‌تواند مفید باشد. این تصویر، تنها نظر ممکن در تحلیل پدیده‌ی تاریخی مورد نظر ما نیست و نقطه نظرهای دیگر نیز وجود دارد که مشخصات دیگری به همان اندازه اساسی را عیان می‌سازند.

ویر به این نکته اشاره می‌کند که ارایه‌ی تعریف دقیق از روح سرمایه‌داری در آغاز پژوهشی که در واقع هدفش شناسایی چنین تعریفی است، به طور کامل امکان‌پذیر نیست. بنابراین، اگر کوشش می‌کنیم پدیده‌ای را بشناسیم تحلیل و تبیین تاریخی پدیده‌ی مورد مطالعه نمی‌تواند شکل یک تعریف مفهومی را داشته باشد؛ بلکه حداقل در ابتدا باید آنچه روح سرمایه‌داری نامیده می‌شود، توصیف کنیم. برای اینکه موضوع بررسی به صراحت فهمیده شود؛ دادن چنین توصیفی اجتناب‌ناپذیر است. به این منظور، به سندی در مورد روح سرمایه‌داری مراجعه می‌کنیم که در برگزیده شکل اصیل و دست‌نخورده‌ی تمام آن چیزهایی است که ما به دنبال آن هستیم و در عین حال دارای این امتیاز است که ارتباط مستقیمی با دین ندارد، بنابراین تصورات ذهنی قبلی درباره‌ی آن‌ها وجود ندارد.

اما ویر برای روشن‌تر کردن فضای مفهومی این عبارت در پژوهش خود، به ارایه‌ی موعظه‌های بنجامین فرانکلین می‌پردازد که از نظر ویر، آن‌چه او روح سرمایه‌داری می‌نامد در موعظه‌های او به روشنی تجلی یافته است:

«به یاد بسپار که وقت طلاست، فردی که می‌تواند در برابر کار یک روز ده شیلینگ بدست آورد؛ اگر فقط نصف روز کار کند و نصف دیگر را به بطالت بگذراند نه تنها متضرر هزینه‌ای می‌شود؛ بلکه حقوق نصف روز را هم از دست داده است. »

«فردی که ۵ شیلینگ را از دست دهد نه تنها آن مبلغ را متضرر شده بلکه از سود حاصل از آن نیز محروم شده است. »

این موعظه‌ها نشان دهنده خصلت روح سرمایه‌داری است؛ اما نباید پنداشت، تمام آنچه مربوط به روح سرمایه‌داری است در این موعظه‌ها نهفته باشد. حال آنکه تمام نگرشهای اخلاقی وی رنگ سودگرایی دارد. درستکاری، وقت‌شناسی، سعی و کوشش و صرفه‌جویی، مفید هستند زیرا باعث کسب اعتبار می‌شوند و به همین دلیل می‌توان آن‌ها را فضیلت دانست. از عقاید او می‌توان به طور منطقی چنین نتیجه گرفت که صرف تظاهر به درستکاری هدف را برآورده می‌کند و افزایش غیر ضروری این فضیلت از نظر او نوعی اتلاف وقت است. در حقیقت شرح زندگی فرانکلین مؤید این نکته است که فقط باید جنبه‌ی ظاهری این فضایل را رعایت کرد. به عقیده‌ی او، فضایل اخلاقی را فقط باید تا حدی رعایت کرد که در تحقق هدفهای فردی واقعاً مفید باشند و اگر تظاهر به آن‌ها، هدف را برآورده کند؛ کافی است.

و بر اشاره می‌کند که مهم‌ترین حریفی که روح سرمایه داری، به مفهوم نوع معینی از زندگی مقید به اصول اخلاقی، با آن روبرو بوده است؛ برخورد و واکنش نسبت به موقعیتهای جدیدی است که می‌توان آن را **سنتگرایی** نامید. در اینجا از هر نوع کوششی برای دادن تعریف نهایی باید اجتناب کرد. از سوی دیگر، با ذکر مثالی باید معنای موقتی آنرا روشن کنیم:

چون توسل به گزینه‌ی کسب درآمد از طریق بالا بردن نرخ کارمزد به شکست انجامید؛ لازم بود روش کاملاً متفاوتی در پیش گرفته شود؛ به این معنا که باید کارگران را وادار کرد تا همان اندازه کاری را که قبلاً انجام می‌دادند اکنون با تعداد کمتری، انجام دهند. امروز برای هر محققى همبستگی روشن میان مزد پایین و سود بالا مشاهده پذیر است. هر چیزی که به صورت مزد پرداخت می‌شود؛ در بردارنده‌ی کاهش میزان سود است، این همان راهی است که سرمایه داری از آغاز به دفعات پیموده است. مدت زیادی این اعتقاد وجود داشت که پایین بودن مزدها نتیجه‌ی مادی کار را افزایش می‌دهد تا جایی که پیتر دلاکور سال‌ها قبل در گفته‌ای منطبق با روح کالونیسم قدیمی معتقد بود، مردم کار می‌کنند زیرا فقیرند و تا زمانی که فقیر باشند کار خواهند کرد. ولی مؤثر بودن این شیوه‌ی به ظاهر کارآمد محدودیتهایی دارد. البته، وجود جمعیت مازادی که بتوان با مزد اندک آنها را به خدمت گرفت؛ لازمه‌ی توسعه‌ی سرمایه داری است. برای اینکه بتوانیم مفهوم سنتگرایی را در این باره بهتر روشن کنیم، بد نیست که به زمان حال برگردیم و این بار پدیده‌ی مدیریت اقتصادی را در نظر بگیریم. سمبارت، در بحث منشأ سرمایه داری، میان ارضای احتیاجات و ثروتجویی به عنوان دو اصل عمده تاریخ اقتصادی تفاوت قائل شده است.

- اصل اول : بدست آوردن کالاهای ضروری برای رفع نیازهای شخصی

- اصل دوم : تلاش برای درآمد اضافی از جمله عواملی بوده‌اند که جهت وشکل فعالیت اقتصادی را مشخص کرده‌اند.

در آغاز دوران معاصر، مدیران سرمایه داری اشرافیت تجاری به هیچ وجه تنها منادی و تنها حاملین گرایش روح سرمایه داری نبودند. در واقع قشر پایین طبقات متوسط صنعتی نوظهور بیشتر این گرایش را داشتند، حتی در سده‌ی ۱۹ نیز نجیب زادگان لیورپول و هامبورگ با ثروت موروثی خود نمایندگان کلاسیک این گرایش نبودند. در واقع نمایندگان واقعی روح سرمایه داری نوکیسه‌های خودساخته منچستر و وست فالیا بودند. این افراد غالباً از طبقه‌ی متوسط برخاسته بودند؛ حتی در سده‌ی ۱۶ هم وضع بدین منوال بود. صناعی که در این دوره ظهور کرد غالباً توسط تازه به دوران رسیده‌ها توسعه یافت.

تجارت خصلت سنتی داشت: زندگی سنتی، نرخ سنتی سود، ساعات کار سنتی، شیوه سنتی تنظیم روابط کارگر و کارفرما و اصولاً گروه سنتی مشتریان و نحوه‌ی جلب آنها همگی بر سلوک اقتصادی حاکم بودند. در یک برهه از زمان ناگهان، این فراغت خاطر از میان رفت؛ بدون اینکه دگرگونی اساسی در شکل سازمانی مانند تغییر یافتن به یک کارخانه‌ی واحد یا دستگاه بافندگی و غیره صورت گیرد. برعکس آنچه اتفاق افتاد این بود که برخی جوانان یک خانواده‌ی عمده فروش به روستاها رفتند و با دقت به استخدام کارگران بافنده پرداختند و سپس نظارت دقیقی بر کارشان اعمال کردند و بدین ترتیب آنها را به کارگر تبدیل کردند.

آنچه بیشترین اهمیت دارد این است که انقلاب مذکور به واسطه به جریان افتادن سرمایه‌ی جدید در صنعت عملی نشد کل این روند انقلابی با سرمایه اندکی که با قرض گرفتن از خویشان فراهم شده بود به حرکت درآمد- بلکه روح جدید یعنی سرمایه داری جدید به کار افتاده بود. نظام سرمایه داری آنچنان خود را نیازمند از خودگذشتگی در تولید ثروت می‌بیند و چنین وجهه نظری در برابر کالاهای مادی آنچنان به خوبی در نظام جا افتاده است و با امکان پیروزی در ستیزه‌های اقتصادی برای بقا گره خورده است؛ که امروزه ارتباط روشنی بین این شیوه ثروتجویی با نوع خاصی از فلسفه‌ی زندگی نمی‌توان مشاهده کرد. این شیوه‌ی ثروتجویی

دیگر نیازی به حمایت نیروهای مذهبی ندارد و حتی به نظر می‌آید دخالت مذهب در زندگی اقتصادی را به اندازه‌ی دخالت دولت غیر موجه می‌داند.

برخی از اخلاق‌گرایان آن زمان، به ویژه مکتب نام‌گرا، اشکال تجارت سرمایه‌داری توسعه یافته را چون واقعیتی اجتناب‌ناپذیر قبول کردند و سعی داشتند آن‌ها را به خصوص بازرگانی را امری ضروری توجیه کنند. آن‌ها توانستند صنعت توسعه یافته در این فعالیت‌ها را چون منبع مشروع سودجویی کنند و بدین ترتیب از لحاظ اخلاقی آن را موجه بدانند. ولی آیین حاکم، روح ثروتجویی را به عنوان عملی شرم‌آور ناموجه میدانست یا حداقل نتوانست تضمین اخلاقی برای آن فراهم کند. عقلگرایی مفهومی تاریخی است که دنیایی از چیزهای گوناگون را در برمیگیرد. وظیفه‌ی ماست که معلوم کنیم شکل واقعی و خاص تفکر عقلی زاده‌ی اندیشه‌ی کیست که از آن ایده‌ی تکلیف و عشق بکار بوجود آمده و این تفکر از دیدگاه نفع شخصی خودخواهانه‌ی محض بسیار غیر عقلانی است. اما یکی از مشخص‌ترین عناصر فرهنگ سرمایه‌داری بوده و هست.

### اخلاق پروتستان

اما دومین مفهومی که وبر در طول رساله‌ی خود قصد دارد به آن بپردازد، مفهوم اخلاق پروتستان است. او به این منظور مفهوم تکلیف در آیین پروتستان را مورد تشریح قرار می‌دهد.

در واژه آلمانی Beruf و شاید واضح‌تر از آن در واژه انگلیسی calling لاقبل به طور ضمنی، یک مفهوم مذهبی به معنای تکلیفی که از جانب خدا مقرر گردیده نهفته است.

اگر تاریخ این واژه را دنبال کنیم، به نظر می‌رسد که نه نزد اقوام کاتولیک و نه نزد اقوام دوره کلاسیک باستان هیچ اصطلاحی با مضمونی مشابه آنچه آلمانی‌ها Beruf (به معنای رسالت زندگی، حوزه مشخص کار فرد) می‌نامیم، شناخته شده نبوده است، در حالی که چنین اصطلاحی نزد تمام اقوام پروتستان وجود داشته است. به نظر می‌رسد در ترجمه لوتر از انجیل این واژه در معنای دقیق امروزی آن اول بار در آیاتی از عیسی سیره به کار رفته باشد. از آن پس، این واژه به سرعت در زبان عامیانه همه اقوام پروتستان معنای امروزی خود را کسب کرده است.

همانند این واژه، اندیشه آن هم جدید و محصول نهضت اصلاح کلیسا [فرم] است و این اندیشه تلقی انجام تکلیف در مشاغل دنیوی به مثابه عالی‌ترین مضمونی که فعالیت اخلاقی فرد به طور کلی می‌تواند به خود بگیرد، است. همین تلقی بود که ناگزیر به فعالیت دنیوی روزمره معنایی مذهبی بخشید و مفهوم Beruf را نخستین بار بدین معنا خلق کرد. بنابراین، مفهوم Beruf بیانگر آن جزم محوری همه شاخه‌های پروتستانی گردید که تقسیم کاتولیکی احکام اخلاقی به دستورات و ارشادات، آن را طرد می‌نمود. زندگی خداپسندانه نه با فراتر رفتن از اخلاقیات دنیوی و توسل به ریاضت کشی زاهدانه، بلکه فقط با انجام وظایف دنیوی که جایگاه هر فرد در زندگی برای وی مقرر کرده است، میسر می‌باشد و این همان «تکلیف» [Beruf] اوست.

لوتر این اندیشه را در نخستین دهه فعالیت اصلاح‌گرانه خویش گسترش داد. او در آغاز کاملاً مطابق با سنت غالب قرون وسطایی، کار دنیوی را خواست خدا، اما امر جسمانی تلقی می‌کرد که گرچه شرط طبیعی و اجتناب‌ناپذیر حیات ایمانی است، اما مثل خوردن و نوشیدن از نظر اخلاقی فی‌نفسه خنثی به شمار می‌رود. اما با تکامل اصلاح‌گری مذهبی، مفهوم شغل به عنوان تکلیف اهمیت بیشتری کسب کرد. شیوه زندگی راهبانه نه فقط به عنوان وسیله توجیه فرد در پیشگاه خدا بی‌ارزش شمرده شد، بلکه به نظر لوتر ثمره فقدان نوعدوستی خودپرستانه‌ای بود که انسان را از تکالیف دنیوی خود غافل کرده است. بالعکس، شغل دنیوی به

عنوان تکلیف به نظر وی جلوه خارجی عشق به هم‌نوع بود و بدین نحو توجیه می‌شد که تقسیم کار، هر فرد را به کار کردن برای دیگران وادار می‌نماید؛ لوتر این توجیه ماهیتا اسکولاستیکی را بزودی کنار گذاشت و حکمی را که با تاکید فزاینده حفظ کرد این بود که انجام وظایف دنیوی در هر شرایطی یگانه طریق زندگی خداپسندانه است و این طریق و فقط این طریق مرضی خداست و از این رو همه مشاغل مشروع در نظر خداوند از ارزش مطلقا یکسانی برخوردارند. تردیدی نیست که توجیه اخلاقی زندگی شغلی دنیوی یکی از مهم‌ترین نتایج نهضت کلیسا و به خصوص شخص لوتر است.

مرجعیت انجیل که لوتر گمان می‌کرد اندیشه Beruf را از آن اخذ کرده است، رویهمرفته موافق تفسیری سنت‌گرایانه از این واژه بود؛ به خصوص گرچه در عهد عتیق تمایلی به فراتر رفتن از اخلاقیات دنیوی در شرح حال پیامبران حقیقی به چشم نمی‌خورد و در موارد دیگر نیز فقط اشاراتی پراکنده مشاهده می‌شود، با وجود این، این کتاب حاوی یک ایده مذهبی کاملاً مشابه با این معنای سنت‌گرایانه بود؛ بدین معنی که هر کس باید به «رزق» خود بسنده کند و بی‌خدایان را در تکاپوی کسب سود رها نماید و این معنای تمام عباراتی است که در این کتاب مستقیماً «به مشغله‌های دنیوی مربوط می‌شوند.

بنابراین، برای لوتر مفهوم Beruf مفهومی سنت‌گرایانه باقی ماند. شغل چیزی است که انسان باید آن را چونان فرمان خدا بپذیرد و خود را با آن «سازگار» نماید. این صبغه سنت‌گرایانه ایده دیگر موجود را که شغل یک تکلیف و شاید یگانه تکلیفی است که خدا برای انسان مقرر کرده است، در محاق قرار داد.

بتابراین، تنها نتیجه اخلاقی که مستقیماً حاصل شد نتیجه‌ای منفی بود، یعنی اگرچه تبعیت وظایف دنیوی از وظایف ریاضت‌کشانه ملغاً شد، اما در همان حال تبعیت از مافوق و تسلیم به وضع موجود زندگی تبلیغ می‌گردید. گرچه نهضت اصلاح کلیسا [رفرماسیون] بدون تکامل مذهبی شخص لوتر غیرممکن بود و از نظر معنوی مدت‌ها تحت تاثیر شخصیت وی قرار داشت، ولی بدون کالونیسم دستاورد لوتر نمی‌توانست از دوام و عینیت برخوردار گردد. اما علت بیزاری مشترک کاتولیک‌ها و لوتریها از کالونیستها نیز تا حدودی بر همین ویژگیهای اخلاقی کالونیسم استوار بود. در همان نگاه نخست هم می‌توان دریافت که رابطه‌ای که کالونیسم میان حیات دینی و کسب و کار دنیوی برقرار می‌کند با رابطه موجود در آیین کاتولیک یا در آیین لوتر بسیار متفاوت است. حتی در ادبیات ملهم از انگیزه‌های صرفاً دینی هم این مطلب آشکار است. هدف از انجام این پژوهش هم تعیین سهم نیروهای مذهبی در شکل‌گیری «روحیه سرمایه‌داری» است.

## بنیادهای دینی ریاضتگرایی دنیوی

ویر در ادامه‌ی رساله به بررسی فرقه‌های دینی را که به عقیده‌ی او اندیشه‌ی ریاضت‌گرایی دنیوی در آن‌ها موجب رشد و گسترش سرمایه‌داری شده است، مورد بررسی قرار می‌دهد. به گفته‌ی او در تاریخ چهار شکل اصلی پروتستانیسم ریاضتگرا وجود داشته است:

- کالوینیسم به شکلی که در اروپای غربی به ویژه در سده هفدهم نفوذ عمده پیدا کرد.
- پیتیسیم
- متدیسم
- فرقه‌هایی که از جنبش باپتیست ناشی شدند.

متودیسم، که اول بار در اواسط قرن هجدهم در درون کلیسای رسمی انگلستان شکل گرفت، از نظر بنیانگذارانش نه تنها حرکتی به منظور تشکیل یک کلیسای جدید، بلکه برای نوعی تجدید حیات روح ریاضت‌کشانه در درون کلیسای کهنه بود. این جنبش فقط در طی تکامل خود و به ویژه با گسترش به امریکا، از کلیسای انگلیکان جدا شد.

پیتیسیم، که نخست در انگلستان و به ویژه در هلند بر پایه کالوینیسم رشد کرد، با پیوندهایی نامحسوس رابطه خود را با راست دینی [ارتدکسی] مذهبی حفظ کرد و فقط با سایه روشنهای خفیفی از آن متمایز می‌شد تا اینکه در اواخر قرن هفدهم، تحت تاثیر اشیپنر، جذب لوتریانیسم گردید؛ هر چند نتوانست به خوبی با مبانی جزمی آن سازگار شود. پیتیسیم به صورت جنبشی در درون کلیسای لوتری باقی ماند و فقط بخشی از اخوان موراوی، که تحت نفوذ زین‌ندورف و بقایای تاثیر هوسیتها و کالونیستها قرار داشتند، علیرغم میل خود برای حفظ خویش همانند متودیسم مجبور به تشکیل فرقه خاصی گردیدند.

کالوینیسم و باپتیسم در آغاز تکامل خود آشکارا معارض یکدیگر بودند، لیکن در باپتیسم پایان قرن هفدهم پیوندهای نزدیکی با یکدیگر برقرار کردند؛ حتی در فرق استقلال طلب انگلستان و هلند در آغاز قرن هفدهم گذار از یکی به دیگری بسیار نامحسوس بود. همانطور که پیتیسیم نشان می‌دهد، گذار به لوتریانیسم نیز به آرامی صورت گرفت و همین امر در مورد کالوینیسم و کلیسای انگلیکان نیز صادق است؛ گرچه هم از نظر خصوصیات ظاهری و هم از جهت روحیه پیگیرترین معتقدان آن، کلیسای انگلیکان با کاتولیسیسم سنخیت بیشتری دارد.

باید توجه داشت که اختلافات جزمی، حتی مهم‌ترین آن‌ها مانند اختلافاتی که بر سر آموزه‌های تقدیر و رستگاری پدید آمد، به پیچیده‌ترین شکل با هم ترکیب می‌شدند و از همان آغاز قرن هفدهم پیوسته از حذف وحدت کلیسا ممانعت می‌کردند.

بعلاوه، دستورات اخلاقی مشابه می‌توانند با مبانی جزمی بسیار متفاوتی پیوند داشته باشند. رسائل برجسته ادبی در باب آمرزش روح، به خصوص توضیح المسائل‌های فرق گوناگون، به مرور زمان متقابلاً «بر هم تاثیر گذاشته و علی‌رغم تفاوت‌های بسیار آشکار در سلوک عملی شباهت‌های فراوانی میان آنها به چشم می‌خورد.»

### کالوینیسم

کالوینیسم در آن زمان منبع الهام باوری بود که مبارزات سیاسی و فرهنگی بزرگ سده‌های شانزدهم و هفدهم کشورهای کاملاً پیشرفته مانند هلند انگلیس و فرانسه تحت تاثیر آن انجام گرفت. در آن زمان و به طور کلی حتی امروزه آموزه سرنوشت‌مقدر مهم‌ترین ویژگی این باور محسوب می‌شود. درحقیقت درباره این موضوع که آیا این آموزه اساسی‌ترین اصل کلیسای اصلاح طلب و یا فقط ضمیمه‌ای بر آن است اختلاف نظر وجود داشته است. قضاوت درباره اهمیت یک پدیده تاریخی می‌تواند قضاوتی ارزشی یا دینی باشد. یعنی زمانیکه این قضاوت‌ها تنها جالب توجه بوده و یا در دراز مدت دارای ارزش است.



حکم وحشتناک برای کالوین مانند لوتر از تجربه دینی نشأت نگرفته بلکه ناشی از ضرورت منطقی تفکرش بوده است. با افزایش ثبات منطقی این تفکر اهمیت آن نیز افزایش می‌یابد. نفع آن منحصرأز آن خداست نه انسان. خدا برای انسان وجود ندارد بلکه انسان برای خدا وجود دارد. فقط و فقط او (خدا) آزاد است. یعنی تابع هیچ قانونی نیست.

پدر که در بهشت از کتاب عهد جدید آن چنان خصلت انسانی و قابل فهمی دارد که از توبه گناهکار همانقدر مسرور می‌شود که یک زن از بازیافتن قطعه جواهر گمشده خود خوشحال می‌شود در اینجا وجود ندارد.

انسان عصر اصلاح طلبی دینی که رستگاری ابدی مهم‌ترین هدف زندگی بود ناگزیر شد راهش را برای رسیدن به سرنوشت مقدر به تنهایی دنبال کند. در این راه هیچکس نمی‌توانست یاور او باشد. فرد برگزیده که کلام خدا را فقط در قلب خود ادراک می‌کند نیازمند کشیش نیست.

مسیح هم به سبب فرد برگزیده زندگی خود را از دست داده بود و خداوند به خاطر فرد برگزیده شهادت او را از روز ازل مقرر کرده بود. در واقع حذف کامل حصول رستگاری از طریق کلیسا و شعائر دینی تفاوت کاملاً اساسی با آیین کاتولیک را شکل داد.

فعالیت اجتماعی یک مسیحی فعالیت‌یست برای بیشترین تجلیل از خداوند. حتی در افکار لوتر هم می‌بینیم که مشاغل تخصصی موجود در تکلیف‌ها بر اساس عشق برادرانه توجیه شده است. اما آنچه برای لوتر یک پیشنهاد فکری و نامشخص باقی ماند برای کالوینیست‌ها یکی از عناصر مشخصه نظام اخلاقی بود. عالی‌ترین تجربه دینی که ایمان طرفداران لوتر سعی در حصول آن دارد وحدت عرفانی با خداست.

تفکر کالوینیستی ایمان حقیقی را بر حسب اعمالی می‌شناسد که در ستایش پروردگار است. این ستایش را باید در مشیت الهی جست و جو کرد که مستقیماً توسط کتاب مقدس نازل شده یا غیرمستقیم توسط نظم عهده دار طبیعت که آفریده خداوند است تجلی می‌یابد. طبق کتاب مقدس هر فرد می‌تواند حالت روح خود را با روح یکی از برگزیدگان مقایسه کند و از حالت فیض خود وقوف یابد. در حقیقت خدا بندگانی را که به خودشان کمک می‌کنند، یاری می‌کند. همانطور که گفته می‌شود یک کالوینیست شخصاً اسباب رستگاری خود را فراهم می‌کند.

یک کاتولیک عادی قرون وسطی زندگی اخلاقی ناپایداری داشت. از روی وجدان به وظایف سنتی خود عمل می‌کرد اما در ورای این حداقل کارهای خوب وی ضرورتاً یک نظام زندگی پیوسته یا حداقل عقلانی را به وجود نمی‌آورد بلکه این اعمال، سلسله‌ای از اعمال منفرد بود. هرگاه که ایجاب می‌کرد او می‌توانست آن کارها را برای جبران گناهانش و برای بهتر کردن امکانات رستگاری خود به عنوان نوعی بیمه پس انداز استفاده کند. البته اخلاق کاتولیکی مبتنی بر نیت‌ها بود. اما نیت یک عمل ارزش آنرا تعیین می‌کرد و ارزش یک عمل خوب یا بد بر عهده‌ی انجام دهنده آن بود که سرنوشت ابدی یا موقتی او را تعیین می‌کرد.

تفاوت ریاضتگرایی کالوینیستی با ریاضتگرایی قرون وسطایی آشکار است. این در از بین رفتن شورای کلیسای انجیلی و متعاقب آن انتقال ریاضتگرایی به فعالیت در این دنیا بود. البته این موضوع بدین معنی نیست که آیین کاتولیک زندگی را منحصرأز به سلوکه‌های رهبانی محدود کرده بود.

برای معاصران تفاوت چشمگیری میان معیارهای اخلاقی درباره‌ی طرفداران اصلاح طلبی مذهبی و شاهزادگان پیرو لوتر وجود داشت. این شاهزادگان به علت می‌خوارگی و زندگی مبتذل پست شمرده می‌شدند. علاوه بر این کشیش‌های پیرو لوتر با تأکیدی که صرفاً به ایمان داشتند در مقابل ریاضتگرایی نهضت باپتیست کاملاً مشهود است.

واقعیت این است که لوترینیسم بر اساس آموزه‌ی فیض فاقد یک ضمانت روانی برای وادار کردن افراد به زندگی عقلانی است. چنین ضمانتی که شرط وجود خصلت ریاضت‌گرای دینی بود به خودی خود می‌توانست توسط انگیزه‌های مذهبی گوناگون به وجود آید. آموزه‌ی کالوینیستی سرنوشت مقدر فقط یکی از این امکانات بود. با این حال این آموزه نه تنها انسجام کاملاً بی‌نظیری داشته است بلکه تأثیرات روانشناختی آن به طور فوق‌العاده بوده است.

به طور خلاصه زهد اخلاقی در آیین کالوینیسم متضمن سه وظیفه مهم است:

۱- اولین وظیفه کار است. بنابراین تنبلی، بیکارگی و بطالت از گناهان کبیره محسوب می‌گردد، زیرا این گناهان در حقیقت به معنای تمرد از مشارکت در حکومت خدایی است و هر فرد معتقد می‌بایستی سهم خود را در حکومت پروردگار با انجام جدی و موثر وظایفی که به او محول شده است ادا نماید، چرا که در آیین کالوینیسم کار به منزله مشارکت لازم و مثبت انسان در تجلی عظمت و جلال خداوند تلقی می‌گردد و بنابراین فقط کافی نیست که کاری انجام گیرد، بلکه کار باید خوب و به ویژه در راه هدفهای مفید و تولیدی انجام گیرد.

از طرف دیگر کار باید به صورت پیوسته و دایم باشد، بنابراین بایستی از اوان کودکی مفهوم کار را به کودک تلقین نمود و به او این مطلب را آموخت که انسان در تمام مدت زندگی‌اش بدون درنگ و توقف باید به کار ادامه دهد.

۲- دوم آنکه فرد مومن باید دارای زندگی سخت و دشوار باشد. آنچه را که باعث نوازش و تحریک احساسات می‌شود باید از خود دور کرد و این نه فقط تمام اشکال رفاه مادی است، بلکه هنر، موسیقی، شعر و ادبیات را نیز شامل می‌گردد. اگر در نتیجه کار، فرد مومن، ثروتی جمع‌آوری نمود، این ثروت نباید صرف رفاه و لذت و تفریح وی گردد و یا به طریقی برای خریدن رستگاری خرج شود، مومن باید از زندگی پرتحمل و اسراف بپرهیزد، همچنان که خست را نیز نباید پیشه خود سازد. به عبارت دیگر او باید نه مسرف باشد و نه مال‌اندوز، بلکه بایستی ثروت خود را در راه فعالیت‌های تولیدی جدیدی به کار اندازد و چون انسان تنها مباشر و ناظر اموال و ثروت این دنیاست، بنابراین باید طبق تمثیل کتاب مقدس، تا آنجا که قدرت و توانایی کار دارد این ثروت را به کار اندازد و از آن بهره‌برداری نماید.

۳- بر اساس این تعالیم، علم تجربی، وسیله‌ای است برای درک آثار پروردگار. هر مومنی باید از حداقل آموزش برخوردار باشد تا بتواند گفته‌های خداوند را بخواند و اگر برایش امکان داشته باشد، باید در زمینه علوم طبیعی نیز به مطالعه بپردازد تا بزرگی و فرزاندگی خداوند از طریق آثارش بر او روشن و مبرهن گردد.

#### پیتیسیم

از لحاظ تاریخی آموزه سرنوشت مقدر نقطه‌ی شروع جنبش ریاضت‌گرای معروف به پیتیسیم نیز هست. تا زمانیکه این جنبش در درون کلیسای اصلاح طلب باقی بود تقریباً غیر ممکن بود میان کالوینیست‌های پیتیسیم و غیر آن فرقی قائل شد. تقریباً تمام نمایندگان مشهور پیوریتن بعضی اوقات در ردیف پیتیسیم‌ها طبقه بندی می‌شوند. وقوع رستاخیزهای ریاضت‌گرا در درون کلیسای اصلاح طلب- به ویژه در هلند- با تولد مجدد آموزه سرنوشت مقدر که موقتاً فراموش شده یا کاملاً رعایت نمی‌شد همراه بود. از اینرو در انگلستان رسم بر این نیست که کلاً اصطلاح پیتیسیم را به کار ببرند.

طبق این آیین، آن‌هایی که مقرر شده بود از رحمت باری‌تعالی برخوردار باشند، می‌توانستند گاهگاهی مرتکب خطای جزئی و نیز گناهان دیگر شوند؛ و تجربه نشان می‌دهد مسیحیانی که از تعلیمات کلیسا برخوردار نبودند غالباً با روشنی و صراحت بیشتری

ثمرهای ایمان خود را نشان می‌دادند. از طرف دیگر معلوم شد که شناخت الهیات به هیچ وجه اثبات ایمان را از طریق رفتار تضمین نمی‌کند. بنابراین ملاک برگزیدگی افراد تعلیمات خدانشناسی نیست.

پیتیسیم با بدگمانی عمیق نسبت به کلیسا و عالمان روحانی که مشخصه‌ی کلیسا بود کوشید پیروان خود را در معابد دورافتاده بیابد. پیتیسیم به دنبال آن بود تا کلیسای نامرئی برگزیدگان را در جهان مرئی سازد. معتقدان به پیتیسیم بدون اینکه فرقه‌ای جداگانه تشکیل دهند سعی کردند در محافل خود فارغ از وسوسه‌های دنیوی و بر اساس جزئیات اوامر الهی زندگی کنند و با علائم ظاهری که در سلوک روزمره خود آشکار می‌کردند از تولد مجدد خود مطمئن شوند. در واقع معتقدان حقیقی با ریاضتکشی شدید در انتظار این بودند که از فیض یکی شدن با خدا در این دنیا بهره مند شوند.

تا جائیکه عنصر عقلانی و ریاضتگرایی پیتیسیم بر عنصر عاطفی آن برتری داشت بنیان‌های فکری این نظریه جای خود را حفظ کرد. این بنیان‌های فکری عبارتند از:

- توسعه‌ی متدیک به طوریکه موجب توفیق شخصی در کسب فیض به مرتبه‌ای بالاتر می‌شد نشانه‌ای از فیض الهی بود.
- قدرت پروردگار از طریق افرادی اعمال می‌شود که در مرتبه‌ای بالا از کمال هستند. یعنی اگر آن‌ها صبور باشند و کردار خود را تحت اسلوب انجام دهند خداوند آیات خود را به آن‌ها عطا می‌کند.

پیتیسیم به عنوان جانشینی برای فرمان مضاعف، انکاری را به وجود آورد که به شکل اساسی مشابه کالوینیسیم نسبتاً معتدل تر بود. از جمله این افکار آیین ترمینیسیم است. یعنی توفیق الهی فقط در موقعیت‌های خاص یعنی پس از توبه موثر واقع می‌شود.

ایده‌هایی که در این نظرگاه اساسی به شمار می‌روند، عبارتند از:

- ۱- ارتقای منتظم تقوای شخص به درجه همواره عالی‌تری از قطعیت و کمال تحت کنترل قانون، نشانه‌آمزش است.
  - ۲- مشیت الهی از طریق کسانی عمل می‌کند که چنین کمالی را تحصیل کرده باشند، بدین معنا که خداوند در صورت انتظار صبورانه و تصمیم‌گیری به قاعده ایشان، مشیت خود را با اشاره به آنان القا می‌نماید.
- بنابراین روشن است که جهتگیری برای ارضای باطنی و عاطفی نیازهای مذهبی در زمان حال هر انگیزه‌ای را که به عقلانی شدن عمل دنیوی می‌انجامید با نظری منفی می‌نگریست، در حالی که برگزیدگان کالوینست به دلیل نیاز به آموزش خود و دلمشغولی انحصاری به آخرت آن را با نظری مثبت می‌نگریستند. فضایل پرورش یافته توسط پیتیسیم بیشتر فضایل کارمندان، کارکنان، کارگران و تولیدکنندگان خانگی وفادار به حرفه خویش و نیز فضایل صاحبکارانی با احساسات پدرسالارانه و تواضع خدایسندانه نسبت به زبردست بوده است. برعکس، سنخیت اختیاری کالوینیسیم با قانون‌گرایی سختگیرانه و تلاش فعالانه کارفرمای سرمایه‌دار و بورژوا هویدا می‌شود؛ و در نهایت، پیتیسیم، صرفاً احساس یک تفنن مذهبی برای «طبقات تن آسا» به شمار می‌رود.

#### متدیسیم

متدیسیم ترکیب عاطفی ولی ریاضتگرایی یک مذهب با بی تفاوتی فزاینده یا رد اساس جزمی ریاضتگرایی کالوینستی و مشخصه جنبش انگلیسی - امریکایی و همانند با پیتیسیم اروپایی است. عنوان متدیسیم خود مبین این است که آنچه معاصران این نهضت را تحت تاثیر قرار داده است ماهیت منظم و اسلوب سلوک پیروان آن برای حصول یقین به رستگاری بود. این خصلت از آغاز محور الهام‌های دینی این جنبش بود. متدیسیم از آغاز رسالت خود را در میان توده‌های مردم می‌دانست و خصلت عاطفی شدیدی - به ویژه در امریکا - کسب کرد.

این مذهب عاطفی با گذشت زمان به وحدتی غیر معمول با اخلاق ریاضتگرا دست یافت که توسط پیوریتنیسم با عقلانیت تایید شده بود. وحدتی که مشکل ذاتی خود را داشت. برخلاف کالوینیسم که می‌گفت هر چیز احساسی موهوم است. اعتقاد بر این بود که اساس مسلم در یقین به رستگاری احساسی محض از اطمینان مطلق به عفو است که بدون واسطه سرچشمه گرفته باشد. برای آن دسته از متدیست‌ها که پیرو آیین سرنوشت مقدر بودند مشکلاتی وجود داشت. اندیشیدن درباره‌ی یقین به رستگاری آن چنان که در احساس بی واسطه‌ی فیض و کمال تجلی می‌کند.

بنابراین، از نظر وبر، اخلاق متدیسم، همانند اخلاق پیتیسیم ظاهراً بر بنیادهای نامطمئن قرار دارد؛ اما آرزوی زندگی عالی‌تر یعنی رستگاری اخروی، به عنوان چاره‌ای موقتی در خدمت آیین سرنوشت مقدر در آمد، گذشته از این، اخلاق متدیسم به علت منشأ انگلیسی‌اش، با پیوریتنیسم انگلیسی پیوند نزدیکی داشت و آرزو می‌کرد که شکل احیا شده آن باشد.

ترکیب روحیه مذهبی احساسی، اما کماکان ریاضت کشانه، با بی تفاوتی فزاینده نسبت به مبانی جزمی ریاضت‌کشی کالونیستی و حتی طرد آن‌ها مشخصه «متودیسم» می‌باشد. نام این نهضت به خودی خود نمایانگر خصلت ویژه‌ای است که معاصران برای پیروان این فرقه قائل بوده‌اند؛ یعنی ماهیت منتظم و «با قاعده» [متودیک] رفتار به منظور حصول «یقین به آمرزش» در این نهضت نیز از آغاز همین خواست در مرکز فعالیت‌های دینی قرار داشت و موضع محوری خود را کماکان حفظ کرد. علی‌رغم همه اختلافات موجود، نوعی سنخیت انکارناپذیر میان این فرقه و بعضی گرایش‌های پیتیسیم آلمانی به چشم می‌خورد.

به نظر می‌رسد که متودیسم هم مثل اخلاق پیتیسیم بر پایه‌ای متزلزل قرار دارد. اما مجاهده برای یک زندگی عالی‌تر، برای یک «سعادت ثانی»، همچون نوعی جایگزین برای آموزه تقدیر در خدمت متودیسم قرار می‌گرفت.

در متودیسم، خصلت اساساً کالونیستی احساس مذهبی به صورت تعیین کننده باقی ماند. در این پژوهش، می‌توانیم متودیسم را نادیده بگیریم، زیرا این محصول متاخر، هیچ نکته جدیدی به روند تکامل ایده شغل [Beruf] اضافه نکرد.

#### فرقه‌های باپتیستی

پیتیسیم اروپای قاره‌ای و متودیسم مردمان آنگلوساکسون از نظر محتوای اعتقادی و نیز از نظر تحول تاریخی شان پدیده‌های ثانوی به حساب می‌آیند. برعکس، دومین عامل مستقل در ریاضت‌کشی پروتستانی، غیر از کالونیسم، را باید نهضت باپتیستی [تعمیدی] و فرقه‌هایی که در قرون ۱۶ و ۱۷ مستقیماً از آن نشات گرفتند یا طرز فکر دینی آن را اختیار کردند، نظیر باپتیست‌ها، منونیت‌ها و قبل از همه کویکرها، دانست. در این فرقه‌ها با تجمعاتی مذهبی روبه‌رویم که اخلاقیاتشان بر شالوده‌هایی اصولاً متفاوت از مبانی تعالیم کالونیستی استوار است.

رویکرد باپتیستی بیشتر عبارت بود از حصول آمرزش باطنی و روحی که توسط الهام فردی در فرد و فقط به این طریق تحقق می‌یافت. هر کس می‌توانست این الهام را دریافت کند، فقط می‌بایستی صبر و انتظار پیشه کند، به روح القدس امیدوار باشد و به هیچ روی با دلبستگی معصیت آمیز به دنیا در مقابل آمدن وی مقاومت ننماید. در نتیجه، ایمان به معنای شناخت تعالیم کلیسا یا بهره‌مندی از رحمت الهی از طریق توبه جای خود را به احیای تعالیم مسیحیت اولیه در باب انفاس قدسی سپرد. پرهیز شدید از «دنیا» - یعنی ترک هر رابطه‌ای با مردم دنیا که مطلقاً ضروری نباشد - همراه با شدیدترین حاکمیت احکام کتاب مقدس [انجیل سالاری] به معنای الگو گرفتن از زندگی نخستین نسل‌های مسیحی نتایجی بود که برای اولین در جوامع باپتیستی حاصل شد و مادامی که روحیه قدیمی زنده بود این قاعده دنیا‌گریزی هرگز به تمامی ناپدید نگردید.

فرقه‌های باپتیستی، اصل امتناع مطلق از هرگونه «مخلوق پرستی» [عبودیت جسم] را که به مثابه خدشه‌ای به حمد و ثنای خدا که فقط شایسته اوست، می‌باشد و با اندکی اختلاف در کالونیسم ریشه دارد و اهمیت تعیین کننده آن همیشه خود را نشان داده است، حفظ کرده‌اند.

در فرقه‌های باپتیستی، تحت تاثیر عوامل مختلف، علاقه به اشتغالات اقتصادی به شدت افزایش یافته بود و در وهله اول به صورت امتناع از پذیرش مسئولیت‌های عمومی جلوه کرد. اما این اصل حتی پس از متروک شدن، تاثیرات عملی خود را لااقل نزد منونیتها و کویکرها حفظ کرد، زیرا امتناع از حمل اسلحه یا ادای سوگند، صلاحیت انجام هرگونه وظیفه عمومی را سلب می‌نمود. در عین حال، اهمیت عظیمی که آموزه باپتیستی رستگاری، برای کنترل رفتار از طریق آگاهی به مثابه الهام الهی به فرد قائل بود به رفتار شغلی باپتیستها خصلتی می‌بخشید که برای تکامل بعضی جوانب سرمایه داری تعیین کننده بود.

### ریاضتگرایی و روح سرمایه داری

برای شناخت ارتباط میان باورهای اصولی و اساسی آیین پروتستان ریاضتگرا و تأثیر آن در رفتار اقتصادی روزمره، باید آثاری را که محصول تجربه‌ی کشیشان است با دقت خاص بررسی کنیم. زیرا در دوره‌ای که آخرت به معنی همه چیز بود و موقعیت اجتماعی یک فرد مسیحی بستگی به پذیرش او در جمع برادران همکیش داشت، و کشیش از طریق کلیسا، انضباط کلیسایی و موعظه‌هایش، نفوذی را بر مردم اعمال می‌کرد که ما امروزه حتی نمی‌توانیم آن را تصور کنیم، نیروهای مذهبی که خود را از این مجاری متجلی می‌کردند، تأثیری اساسی در شکل‌گیری خصلت ملی بر جای گذاشتند.

ویر به منظور نشان دادن چکیده‌ای از اخلاقیات ریاضت‌گرایانه‌ی پروتستانی، از آموزه‌های باکستر یکی از کشیشان پروتستان بهره می‌گیرد. کتاب فرهنگ مسیحی او کامل‌ترین مجموعه‌ی اخلاقی پیوریتن است و پیوسته با تجارب عملی فعالیت کشیشی او منطبق شده است.

نگاهی اجمالی به کتاب *آرامش جاویدان قدیسان* یا فرهنگ مسیحی او با آثار مشابه دیگر، این نکته جلب توجه می‌کند که باکستر در بحث مربوط به ثروت و مال اندوزی بر عناصر ابیانتیک عهد جدید تأکید خاصی دارد. ثروت خطر بزرگی است و وسوسه‌های آن هرگز پایان نمی‌پذیرد، مال‌اندوزی در مقایسه با اهمیت غالب سلطنت الهی نه تنها بی‌معنی است، بلکه از لحاظ اخلاقی هم تردیدپذیر است. بنابراین، اتلاف وقت و بطالت مهلک‌ترین گناهان است. برای حصول رستگاری، عمر انسان بی‌نهایت کوتاه و گرانبه‌است. در اینجا باکستر مانند فرانکلین صراحتاً نمی‌گوید وقت طلاست، اما این حکم را به معنایی درست می‌داند؛ وقت بی‌اندازه گرانبه‌است، زیرا اتلاف هر ساعت آن، اتلاف وقت برای تجلیل از عظمت پروردگار است.

به هر حال، اثر اصلی باکستر سرشار از موعظه‌های تکراری و غالباً پر شور درباره‌ی کار سخت بدنی یا ذهنی است. این موضوع ناشی از تلفیق دو انگیزه‌ی کاملاً متفاوت است. کار در کلیسای غرب به عنوان یک عمل ریاضتگرای مورد قبول، پذیرفته شده است، برخلاف آنچه در شرق و در تمام حکومت‌های دینی مطرح بود.

این اخلاق همچنین مدعی است که زندگی انسان بر حسب تکلیف، تمرینی در محاسن ریاضتگرایی و دلیلی بر کسب فیض او از طریق وجدان است که در توجه و روشی که او به وسیله آن، حرفه خود را دنبال می‌کند، متجلی می‌شود. آنچه پروردگار انتظار دارد، نفس کار نیست، بلکه کار عقلانی در یک حرفه است. در مفهوم پیوریتنی حرفه، همیشه بر این خصلت اسلوبی ریاضتگرایی دنیوی تأکید می‌شود، در حالی که در مفهوم لوتری، تأکید بر قبول سرنوشتی است که خداوند برای فرد مقرر کرده است. بدین

ترتیب جواب این سؤال که آیا فرد می‌تواند چندین حرفه را با یکدیگر ترکیب کند مثبت است؛ مشروط بر اینکه آن حرفه‌ها برای فرد و عامه‌ی مردم مفید باشد و به کسی ضرر نرساند و منجر به عدم تعهد به یک حرفه نشود. حتی تغییر حرفه چنانچه بیهوده نباشد و برای رضایت خدا انجام گیرد، یعنی از لحاظ اصولی مفیدتر باشد؛ به هیچ وجه مانعی ندارد.

در آثار پروتستانی، آنچه واقعا از نظر اخلاقی محکوم است تن آسایی در اثر دارایی، التذاذ از ثروت و پیامدهای آن یعنی بطالت و وسوسه‌های جسمانی و پیش از هر چیز انحراف از جست و جوی یک زندگی پرهیزکارانه است. در واقع، دارایی فقط تا جایی که خطر تن آسایی در بر دارد مورد سوءظن است. بنابراین، آرامش ابدی اهل تقوا در آخرت حاصل می‌شود و در روی زمین انسان باید برای تأمین رستگاری خود تا فرصت باقی است در انجام کارهای آن کس که او را فرستاده است، بکوشد. بنابر اراده آشکار و بی‌ابهام خداوند، نه تن پروری و التذاذ، بلکه فقط فعالیت است که به افزایش عظمت وی یاری می‌رساند. بنابراین، اتلاف وقت اولین و در اصل سنگین‌ترین معاصی است. عمر انسان به غایت کوتاه و برای حتمی ساختن رستگاری انسان بسیار گرانبهاست. اتلاف وقت در معاشرت، در گفتگوهای بی‌ثمر در تجملات و حتی در خطاب بیش از اندازه لازم برای سلامتی، یعنی شش تا حداکثر هشت ساعت در روز، مستوجب محکومیت مطلق اخلاقی است. وقت بی‌نهایت گرانبهاست، زیرا هر ساعتی از آن که تلف شود برای افزایش عظمت خدا کاسته شده است. از این رو، تفکر منفعلانه نیز لاقلاً وقتی که به زیان کار روزانه شخص تمام شود، بی‌ارزش و حتی مستقیماً قابل نکوهش است، زیرا این کار کمتر از اجرای فعالانه اراده خداوند از طریق انجام شغل مرضی خدا واقع می‌شود. بنابراین ثروت فقط هنگامی که موجب بطالت و لذتجویی گناه آمیز می‌شود، از لحاظ اخلاقی مذموم است. ثروت اندوزی وقتی بد است که هدف خوشگذرانی و بطالت باشد؛ ولی کسب ثروت از طریق انجام وظیفه در یک تکلیف نه تنها اخلاقاً جایز است، بلکه عملاً توصیه شده است.

ویر در ادامه به توضیح نکاتی از نظریه‌ی پیوریتنی حرفه می‌پردازد که سلوک ریاضتگرا را تشویق می‌کرد و بر توسعه‌ی شیوه سرمایه‌داری زندگی تأثیر داشت. به طوری که ملاحظه کردیم، این ریاضتگرایی با تمام نیرو علیه یک چیز، یعنی لذات زودگذر و سایر خوشیهایی آن بکار رفت.

ریاضتگرایی دنیوی پروتستان به طور نیرومندی علیه لذتجویی زودگذر ناشی از کسب ثروت عمل کرد و میزان مصرف، به ویژه مصرف کالاهای تجملی را محدود نمود. از سوی دیگر، این تأثیر روانشناختی را داشت که موانع سنتی رد راه کسب کالاها را از میان برد. این ریاضتگرایی، قیود غریزی مال اندوزی را در هم شکست و نه تنها به مال اندوزی جنبه‌ی قانونی داد، بلکه آنرا به منزله‌ی مشیت الهی تلقی کرد. همانطوری که پیوریتن ها و نیز «بارکلی» مدافع بزرگ کواکرها معتقدند، مبارزه علیه هوا و هوس نفسانی و دل بستگی به اشیای مادی، مبارزه علیه مال اندوزی عقلانی نبوده، بلکه مبارزه‌ی ای علیه استفاده غیرعقلانی از ثروت بود.

ریاضتگرایی مذهبی این تأمین آرامبخش را به وجود آورد که توزیع نابرابر اشیاء مادی موهبت خاصی از جانب پروردگار است و تفاوت‌های طبقاتی، همانند درجات رستگاری، مقاصدی پنهانی و ناشناخته دارد. کالوین، شخصاً معتقد بود که توده کارگر و پیشه‌ور هرگاه در فقر و تهیدستی به سر برند، بیشتر از خداوند اطاعت می‌کنند.

همانطور که تأکید بر اهمیت ریاضت کشانه شغل ثابت یک توجیه اخلاقی برای تقسیم کار تخصصی فراهم کرد، تعبیر کسب سود به عنوان امری موافق با مشیت خداوند نیز فعالیت سوداگر را توجیه نمود.

بنابراین، ریاضت کشی دنیوی پروتستانی، با قدرت علیه التذاذ خودانگیخته از دارایی عمل می‌کرد و مصرف به ویژه مصرف تجملات را محدود می‌نمود. در عوض، تأثیر روانشناختی آن، آزاد ساختن مال جویی از نواهی اخلاقیات سنتگرا بود و آن قیود تکاپو به

دنبال ثروت را نه فقط از طریق مشروعیت بخشیدن به آن درهم شکست، بلکه آن را همچون خواست مستقیم خدا تلقی کرد. مبارزه علیه وسوسه های جسمانی و دل بستگی به نعم خارجی، به هیچ وجه علیه ثروت اندوزی عقلایی نبود، بلکه بر ضد استفاده غیرعقلانی از دارایی صورت می گرفت.

در زمینه تولید ثروت خصوصی، کیش ریاضت کشی، هم تقلب و هم آزمندی صرفاً غریزی را محکوم می نمود. چیزی که به عنوان بخل، مال پرستی و غیره محکوم می شد جست و جوی ثروت به خاطر نفس ثروتمند شدن بود، زیرا ثروت به خودی خود یک وسوسه به شمار می رفت و این کیش، هماهنگ با عهد عتیق و موافق با تجلیل اخلاقی از اعمال نیک، مال جویی به عنوان غایت فی نفسه را در راس همه خطاها می دانست، ولی در همان حال ثروت به مثابه ثمره کارشغلی را نشانه آموزش الهی تلقی می نمود. حتی مهم تر از آن، ارزش مذهبی کار شغلی خستگی ناپذیر، مستمر، منظم و دنیوی به عنوان عالی ترین وسیله ریاضت و در عین حال مطمئن ترین و آشکارترین دلیل تولد دوباره انسان و ایمان حقیقی او، باید نیرومندترین اهرم قابل تصور برای گسترش همان رویکردی به زندگی بوده باشد که در اینجا روح سرمایه داری نامیده ایم.

یکی از عناصر بنیادی روح سرمایه داری جدید، بلکه همه فرهنگ جدید، یعنی شیوه زندگی عقلانی بر مبنای ایده شغل به عنوان تکلیف [Beruf]، از روحیه ریاضت کشی مسیحی زاده شد. در حقیقت، عناصر اساسی رویکردی که «روح سرمایه داری» نامیده شد، با آنچه محتوی ریاضت کشی دنیوی پیوریتانی را تشکیل می دهد، یکسان است.

اهمیت عقلگرایی ریاضت کشانه برای محتوای اخلاق سیاسی - اجتماعی و در نتیجه برای انواع سازمان ها و نقشهای گروههای اجتماعی از دیر تا دولت است و تنها با تحلیل رابطه عقلگرایی انسانگرایانه و آرمانهای آن برای زندگی و تاثیر فرهنگی و سپس با تکامل تجربه گرایی فلسفی و علمی و فنی و با آرمانهای معنوی می توان میزان اهمیت فرهنگ ریاضت کشانه پروتستانتیسم را نسبت به سایر عناصر تشکیل دهنده فرهنگ نوین تعیین کرد.

یکی از عناصر پایه ای روحیه سرمایه داری جدید، بلکه روحیه کل فرهنگ جدید، یعنی سلوک عقلانی مبتنی بر ایده ی تکلیف، از روحیه ی ریاضتگرایی مسیحی سر برون آورد، و این، همان چیزی است که این بحث بدنبال اثبات آن است. بنابراین، امروزه، کردارها و رد نظریات، به ناچار یکدیگر را شکل می دهد. این خصلت اساساً ریاضتگرایی طبقه ی متوسط اگر قرار است به شکل شیوه ای از زندگی درآید و نه صرفاً یک روحیه باشد، همان چیزی است که «گوته» در اوج حکمت خود در کتاب «سالهای سرگردان» علاقه مند به آموزش آن است و در پایان آن به «فاوست» خود زندگی می بخشد. به نظر گوته تحقق آن به معنی انکار یا عزیمت از یک عصر سرشار از انسانیت، دوست داشتنی است، که در جریان توسعه ی فرهنگی غرب بیش از کل فرهنگ یونان باستان تکرار نخواهد شد.

درباره ی آخرین مرحله ی این توسعه ی فرهنگی، بدرستی می توان گفت که این مرحله، مرحله ی «متخصصان بی روح» و «احساسهای بدون قلب» است. این جملات بی معنی، گویای آن است که توسعه ی فرهنگی به مرحله ای از تمدن رسیده که هرگز سابقه نداشته است.

در اینجا فقط سعی کرده ایم که واقعیت و راستای نفوذ ریاضتگرایی پروتستانتیسم را از لحاظ انگیزه هایش در مورد نسبتاً مهم بررسی کنیم. علاوه بر این، لازم است ریاضتگرایی پروتستان از لحاظ توسعه و سرشت آن، که خود تحت تاثیر کلیت موقعیت اجتماعی، به ویژه اوضاع اقتصادی قرار گرفت نیز بررسی شود.

## جمع‌بندی

ویر مطابق با روش‌شناسی خاص خود می‌کوشد برای نشان دادن قرابت میان اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، در وهله‌ی نخست نمونه‌های آرمانی از این دو مفهوم ارائه دهد. او برای این کار از کتب اخلاقی دینی و موعظه‌های مرتبط با سرمایه‌داری استفاده می‌کند و برخی ویژگی‌های مهم این دو مجموعه‌ی فرهنگی را مشخص می‌نماید.

روح سرمایه‌داری	اخلاق پروتستان
<p>وقت طلاست. فردی که می‌تواند در برابر کار یک روزه ده شیلینگ به دست آورد، اگر فقط نصف روز کار کند و نصف دیگر را به بطالت بگذراند، نه تنها متضرر هزینه‌ای می‌شود، بلکه حقوق نصف روز را هم از دست داده است.</p> <p>پس از سعی و کوشش و صرفه‌جویی هیچ چیز بالارزش‌تر از وقت‌شناسی و درستکاری نیست. اگر فردی بدهی خود را سر وقت نپردازد، دیگر به او پول قرض نخواهند داد.</p> <p>فرد نباید خود را صاحب تمام ثروتش بداند و بر حسب آن خرج کند. بسیاری از هزینه‌های اضافی می‌توانند، پس انداز شوند.</p> <p>کسی که چهار پنس در روز اضافه خرج کند، بیش از شش پوند در سال از دست می‌دهد و به علاوه از حق استفاده از صد پوند نیز محروم می‌شود.</p> <p>فردی که پنج شیلینگ را از دست دهد نه تنها آن مبلغ را متضرر شده بلکه از سود حاصل از آن نیز محروم شده است.</p> <p>مردی که پنج شیلینگ از ارزش وقت خود را ضایع کند، مثل این است که سکه‌ی پنج شیلینگ را در دریا انداخته است.</p> <p>وقت‌شناسی، کار و تلاش فراوان و عقلانی در جهت رسیدن به سود بیشتر بیش از هر چیز اهمیت دارد. اما سود حاصل از این فعالیت‌ها را نباید برای مصارف بیهود خرج کرد. بلکه باید تلاش نمود تا حد امکان با صرفه‌جویی در هزینه‌ها، پول حاصل از سود را پس‌انداز کرد تا در سرمایه‌گذاری‌های بعدی به کار آید.</p>	<p>انسان در این دنیا باید از فیض الهی یقین حاصل کند و «مشیت الهی» را تا فرصت باقی است انجام دهد. بر طبق تجلیات مسلم اراده‌ی الهی فقط کار و فعالیت و نه تفریح و عیاشی عظمت الهی را افزایش می‌دهد.</p> <p>خداوند ما را به خاطر فعالیت‌هایمان حفظ می‌کند. کار یا شغل نتیجه طبیعی و اخلاقی قدرت است. تنها توسط مار و فعالیت است که می‌توان پروردگار را خشنود کرد.</p> <p>اتلاف وقت و بطالت مهلک‌ترین گناهان است. برای حصول درستکاری عمر انسان بی‌نهایت کوتاه است و از این رو وقت بی‌اندازه گرانبهاست. اتلاف هر ساعت از آن، اتلاف وقت برای تجلیل از عظمت پروردگار است.</p> <p>عدم علاقه به کار یا حرفه نشانه‌ای از محرومیت از فیض پروردگار است.</p> <p>ثروت هیچ‌کس را از قبول بی‌چون و چرای حکم خدا مستثنا نمی‌کند، حتا ثروتمند بی‌نیاز هم نباید بیکار بماند.</p> <p>ثروت فقط هنگامی کخ موجب بطالت و لذت‌جویی گناه‌آمیز می‌شود از لحاظ اخلاقی مذموم است. ولی کسب ثروت از طریق انجام وظیفه در یک تکلیف نه تنها اخلاقاً جایز است بلکه عملاً توصیه شده است.</p> <p>پس نباید عواید ناشی از کار مبتنی بر حرفه را صرف بطالت و خوشگذرانی کرد. بلکه باید آن را پس‌انداز کرد و در سرمایه‌گذاری‌های جدید حرفه‌ای به کار انداخت.</p>

ویر در این رساله بر «راه‌های جدید اندیشیدن» در خلق مجموعه‌ی جدیدی از جوامع تأکید می‌کند. راه‌های جدید اندیشیدن، راه‌های تازه‌ی کنش را برمی‌انگیزند. مذهب جدید پروتستانتیزم به طور کلی دو طریق تازه در اندیشه‌ی پیروانش به وجود آورد: خلق و خوی حسابگرانه و اخلاقی‌ساختن گردآوری پول. به این ترتیب اخلاق پروتستان به شکل‌گیری روح سرمایه‌داری یاری رساند. چرا که بر اساس روح سرمایه‌داری «حسابگری مؤثرترین راه در دستیابی به سود است».

ویر از خود می‌پرسد که چرا این تحول (ظهور سرمایه‌داری مدرن) تنها در غرب اتفاق افتاده است. او در همین راستا سرمایه‌داری را پدیده‌ای به لحاظ تاریخی منفرد می‌یابد و بر همین اساس به بررسی آن می‌پردازد. او پاسخ این پرسش را در شیوه‌های اندیشیدن مردمان و به ویژه مذهب متفاوت آن‌ها جستجو می‌کند. بررسی‌های او نشان می‌دهد در مذاهب شرقی، تأکید بر سنت‌ها مانع از

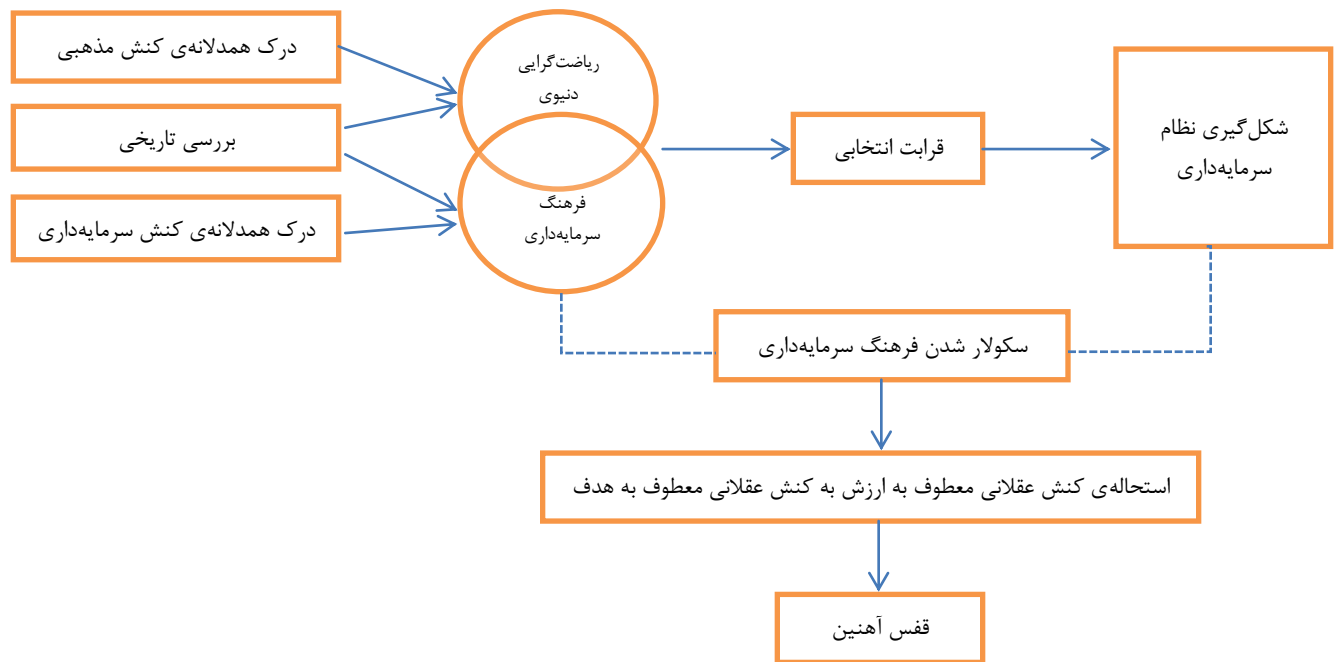


پویایی شده و موجب تشویق تغییرات اجتماعی نمی‌گردد اما در بخش‌هایی از غرب که سرمایه‌داری رشد بیشتری یافته است، مذهب محرک شیوه‌های اندیشه‌ای بوده است که در آن‌ها تغییر عقلانی تشویق شده است.

اخلاق پروتستان پیروان این مذهب را تشویق می‌کند که سخت کار کنند تا با عمل درست به «تکلیف» بنده‌ای نیکوکار باشند و با کار خود سود و درآمد بیشتری را به عنوان نشانه‌ی رستگاری خود کسب کنند؛ روح سرمایه‌داری مدرن نیز چیزی نیست جز استفاده‌ی بهینه از وقت برای تلاش بی‌پایان در جهت دستیابی به سود. نزدیکی این دو مجموعه‌ی فرهنگی به هم از یک سو و عدم وجود مذاهب مشابه در نقاط دیگر جهان که سرمایه‌داری در آن‌ها بروز و گسترش نداشته است، نشان می‌دهد اخلاق پروتستان در شکل‌گیری و گسترش روح سرمایه‌داری مؤثر بوده است و می‌توان گونه‌ای قرابت انتخابی میان این دو مشاهده کرد.

اما گذشت زمان و تثبیت سرمایه‌داری، کنش سرمایه‌دارانه را از انگیزه‌ی دینی اولیه تهی کرده است. اکنون در جوامع سرمایه‌داری، افراد در دنیایی متولد می‌شوند که در آن کوشش بی‌وقفه برای دستیابی به سود هر چه بیشتر امری «طبیعی» تلقی می‌شود. به عبارت دیگر تلاش شغلی برای دستیابی به پول و سود بیشتر بدون هیچ غایت معنوی دنبال می‌شود. این شرایط یکی از جنبه‌های جامعه‌ی مدرن است که وبر با تعبیر «قفس آهنین» از آن یاد می‌کند.

اگر بخواهیم دستاوردهای نظری و روش‌شناختی وبر را در رساله‌ی اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، در مدلی تخلص کنیم، مدل ذیل قابل توجه خواهد بود:



بر اساس این مدل که رئوس برنامه‌ی روش‌شناختی وبر نیز در آن مشاهده می‌شود، محقق در رساله‌ی اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری ابتدا ضمن مطالعه‌ی تاریخی از طریق تفهیم و درک همدلانه‌ی کنشگران در زمینه‌ی کنش‌های دینی در میان پیروان آیین پروتستان و کنش‌های سرمایه‌داری به دو نمونه‌ی آرمانی دست می‌یابد که گویای ریاضت‌گرایی دینی در مذهب پروتستانیزم و فرهنگ سرمایه‌داری است. وبر سپس با محور قرار دادن این دو نمونه‌ی آرمانی که هر دو از لحاظ تاریخی پدیده‌هایی منفرد

هستند، به مطالعه‌ی تاریخ پیدایش نظم نوین سرمایه‌داری می‌پردازد و وجود گونه‌ای قرابت انتخابی را میان این دو نتیجه می‌گیرد. بدین ترتیب وبر با نفی تئوری‌پردازی تک‌عاملی به خصوص نفی مسلط بودن عامل اقتصاد در شکل‌گیری سرمایه‌داری، علاوه بر اثبات نقش مهم و تأثیرگذار عوامل فرهنگی بر پیدایش سرمایه‌داری، مسلط بودن عامل اقتصاد را رد می‌کند. هدف وبر آن نیست که اثبات کند گرایش‌های فرهنگی و اخلاقی تنها عامل موجد سرمایه‌داری بوده‌اند، بلکه تلاش می‌کند تأثیر این عوامل را همپای عوامل عینی و اقتصادی به اثبات برساند.

اما چنان‌که پیش از نیز اشاره شد، با تثبیت سرمایه‌داری، رفته رفته مبانی اخلاقی و دینی کنش سرمایه‌دارانه رنگ می‌بازند و دست‌یابی به سود به عنوان هدف غایی این کنش در جامعه نهادینه می‌شود. مسلط شدن چنین رویکردی در جامعه‌ی غرب پیش‌درآمد فضای اجتماعی‌ای است که وبر آن را قفس آهنین نامیده است. این مرحله، مرحله‌ی «متخصصان بی‌روح» و «احساسهای بدون قلب» است.